

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید
۲۴ مارچ ۲۰۱۷

بهبانه ای برای تکمله باقی مانده های علت این تغییر چیست

بخش هفتم

جواب آخر به "نگاه های متفاوت... «تکمله اول» آقای سدید

"بارز صاحب" محترم، گرامی و عزیز، من هم مانند شما مردم را عامل اصلی و اولیه تمام عقب مانی ها و بدبختی های شان می دانم. بی تفاوتی و سکون و سکوت سنگین مردم، به خصوص در برابر طراران دنیاپرست دینی - سیاسی و پادوان آزمنند و بی پرنسیب شان، طرارانی که اصلاً به فکر ملک و مردم نیستند، امری نیست که قابل بخشایش باشد. بزرگ ترین مسؤولیت حفظ حقوق مردمان یک کشور به دوش خود مردم آن کشور است. کشور هائی که مردمان شان در برابر خود و کشور شان احساس مسؤولیت نمی کنند، گذشته از این که عمر شان را در خواری و بدبختی می گذرانند، همواره مورد تحقیر و توهین قرار دارند و در سرشکستگی و خفت به سر می برند. من این نکته را در تقریباً تمام نوشته های قبلی خویش با الفاظ و بیان گونه گون و به کرات بیان داشته ام. در بحث مامون و مقایسه وی با سران و سیاستمداران غرب زمان وی، که بیشتر زیر تأثیر کلیسا بودند، باز هم همان نظر خویش را تکرار می کنم و می گویم که:

- او به قرائتی از اسلام معتقد بود که اندیشه عقلانی را گرامی می داشت؛

- خدا شناسی مامون بر اختیار همه انسان ها تأکید داشت؛

- دستور داد همه مقام هائی را که با قرائت او از اسلام مخالف بودند، تفتیش عقیده کنند. عده ای را به زندان انداخت و گروهی را داد تازیانه بزنند. و

...

خلاف آن چه در غرب رواج داشت. در غرب، و به حکم کلیسا کسانی را مورد تفتیش عقیده قرار می دادند و تازیانه می زدند و به تبعید می فرستادند و به زندان می انداختند و شکنجه و مثله و... می نمودند و زنده زنده می سوختاندند که بر اختیار انسان پای می فشردند و می خواستند به قرائتی غیر از قرائت دین و کلیسا معتقد باشند. روش اولیای امور مسلمانان در آن زمان، چه در مصر و اسپانیا و چه در شام و بغداد و... از نظر من قابل تأیید است، نه روش غیر عقلانی و سخت گیرانه اولیای امور کلیسا در غرب.

هسته سخن من همین یک نکته است. در غیر آن در این جا هم کم و بیش همان بیداد وجود داشت، که در آن جا!!

نه! این اولین باری نبود! من هم چنین چیزی نگفته ام. اگر توجه می کردید، می دیدید که در کنار نام بغداد و مامون نام های اشخاص و مکان های دیگر نیز در نوشته های قبلی من بار بار به کار رفته است. مامون هم مانند سایر انسان ها انسانی بود. فرشته نبود. این را برای این نمی گویم که از مامون دفاع کنم یا مامون چنان مهم است که باید در هر بحث به وی پرداخته شود؛ سرشت انسان چنین است. یافتن انسانی که در سود و زیان اجتماعی - سیاسی خود خداگونه عمل کند، جانب حق و نصفت و معدلت را بگیرد و از نفع خود بگذرد، به عقیده من امری است محال.

در بحث من مقایسه برخورد دو مرجع در یک مورد خاص است. تحلیل و تحقیق و قضاوت ما هم باید من حیث اصل علمی در همان حدود باقی بماند. برای تحلیل و شناخت یک افغان، به طور مثال، باید خلق و خو و پندار و رفتار و عادات و منش یک افغان را مورد مذاقه قرار داد، نه اخلاق و شخصیت و طرز تفکر یک پاکستانی یا هندی و عرب و تاتار را.

نوشته می کنید: "دین عیسویت از درون فرهنگ جامعه اروپا بیرون نیامده از آسیای میانه و سوریه به روم و... رفته است."

لطف کرده به من بگوئید که دین اسلام از کجا بیرون آمده است؟! خاستگاه هر دو یک منطقه است. فکر می کنم این استدلال که چون دین عیسویت از شرق میانه سر برآورده است آغشته با جهالت و جور و جفا بوده چندان قوی نباشد. در ادامه کلام بالا می نویسید: "... روحانیت غربی نمی توانست آن تفکر دینی و استبداد آسیایی را بر اروپایی ها تحمیل نماید." - نقل قول ویراستاری نشده - پورتال

ببینید؛ در زمانی که ما از آن حرف می زنیم خود رأی و خود سری کلیسا، خشونت کلیسا، ثروت کلیسا و بالاخره نفوذ و قدرت کلیسا آن قدر بود که شاهان مقتدر اروپا در زمستان ها، روز هائی که برف همه جا را پوشانده بود و سردی هوا حتا استخوان را می سوزاند در گل و لای در کنار اسب پاپ زانو بر زمین می زدند تا پاپ پا بر پشت آن ها گذاشته بر اسب خویش سوار شود. بعد از سقوط امپراتوری روم غربی رهبر کلیسای کاتولیک حاکمیت سیاسی را نیز به دست گرفت. به این برش از درس تاریخ به زبان المانی که به شکل آزاد ترجمه شده است، توجه کنید:

[Short Schulgeschichten](#)

[Die Macht der Kirche und der Papst im Mittelalter](#)

In der Werbung 768 Karl der Große (Karl der Große) wurde König der Franken, ein Stamm in Nordfrankreich. Im 30 er Jahren des Krieges eroberte ein riesiges Reich, Abdeckung modernen Frankreich, Belgien, Holland und große Teile von Italien, Spanien, Deutschland und Österreich. Er mochte zu denken, dass er ein zweites römische Reich geschaffen hatte, außer dass es nun HI (Christian) anstelle von Heiden, wie es in der Vergangenheit gewesen. Wann wurde er in AD Heiligen Roan Kaiser gekrönt 800, anstatt die Krone auf seinen Kopf setzen, wie es der Brauch unter seinem Volk, er bat den Papst, ihn in Rom krönen. Das war ein sehr wichtiger Schritt: Karl der Große, der mächtigste Mann in Europa, und vielleicht in der Welt zu der Zeit, in der Tat gesagt hatte, dass der Papst über ihm war, und im nächsten nur Gott.

Für mehr als 800 Jahre war der Papst die mächtigste Person in Europa. Er beherrschte nicht nur die Kirche, sondern auch die Politik aller Länder Ein großer Papst könnte für die Menschen des Kontinents viel Gutes tun, indem diese Könige und Adlige Kontrolle, die ihre Macht missbraucht und waren grausam zu den Menschen.

"تاریخ مختصر درسی

قدرت کلیسا و پاپ در قرون وسطی

در ۷۶۸ کارل کبیر (شارلمانی) پادشاه فرانک، قبیله ای در شمال فرانسه، شد. او در جنگ های ۳۰ ساله قلمرو وسیعی را که شامل فرانسه امروزی، بلجیم، هالند و بخش های بزرگی از ایتالیا، اسپانیا، المان و اتریش می شد، فتح نمود. فکر می کرد امپراتوری روم دوم را مانند گذشته فارغ از بت پرستی ایجاد کرده است.

و به جای این که خودش، آن گونه که در میان قبیله شان معمول بود، تاج را به سر بگذارد، گذاشت پاپ به عنوان امر بسیار مهم تاج را به سرش بنهد. کارل کبیر، که قوی ترین مرد در اروپا، شاید در جهان در زمان خود، عملاً بیان داشت که پاپ بالاتر از او قرار دارد، و پائین تر از خدا.

برای بیشتر از هشت صد سال پاپ قوی ترین فرد در اروپا بود. او نه تنها قدرت کلیسا را در دست داشت، که سیاست تمام سرزمین های اروپائی را نیز به دست خود گرفته بود. یک پاپ مقتدر، به نظر پاپ، می توانست در قلمرو های حاکمان خرد و بزرگ اروپائی که با مردم به شکل هول انگیز بر خورد می کردند و از قدرت خویش سوءاستفاده می نمودند، کار های خوبی برای اروپا انجام بدهد.

یکی از همین شاهان، اسمش فعلاً به خاطرم نیست، قیضه اسب پاپ را گرفته چندین کیلومتر پیش پیش اسب پاپ حرکت می کند تا پاپ به منزل می رسید.

بلی؛ وقتی شاهان با آن همه "لا و لشکر" و قدرت در برابر کلیسا چنین عاجزاند، مردم با چه قدرتی می توانستند در مقابل کلیسا ایستاده شوند؟ یادم نیست که کدام یک از شاهان بود، و در کدام یک از قلمرو های آن زمان المان، که از ترس تنبیه پاپ "مارتین لوتر" را محرمانه فرار داد و لوتر هم با مشکلات زیاد و تغییر لباس (شاید هم تغییر قیافه) خود را به محلی رساند و دور از انظار مردم یکی - دو ماه در خفاء به سر برد تا بعد از قرار و مدارای با کلیسا زمینه خروج مصون وی فراهم شد.

فراموش نباید کرد که این زمان آخرین سال های قرون وسطی بود؛ و از جانبی لوتر هم انسانی نبود که از پشتیبانی مردم بی بهره بوده باشد.

حال شما خود قیاس کنید که وقتی چنین انسان هائی از ترس کلیسا و پاپ مجبور به مخفی شدن می شوند، مردم عادی و بدبخت و بی پناه و فقیر چه حالی باید داشته باشند!

در ارتباط با نکته پنجم، فکر می کنم مطلب را معکوس متوجه شده اید. من عرض کردم که تأکید بر اختیار انسان در آن دوره در برخی از مهم ترین سرزمین های اسلامی، امر نیکوئی بود که به انسان آزادی بیشتری مهیا می کرد.

در غرب چنین امری وجود نداشت. وجود این گونه تفکر در شرق در آن وقت که به قول شما "به صورت کاذب زیر نام خدا در آسمان هفتم مردم را با هزار چال و نیرنگ استعمار فکری و استثمار جسمی می کردند" به فکر قاصر من، با همه کمی ها و کاستی ها قابل تحسین است.

با این مفکوره شما که برخی از افغانان جرأت گفتن یک سری مسائل را ندارند، نظر من این است که هم جرأت گفتن آن را ندارند و هم در برابر خود و مردم و خدای خود احساس مسؤولیت نمی کنند. یا به مادیات و یک سلسله مطالب دیگر

آن قدر اهمیت می دهند که سود خود را در آن می بینند که در برخی موارد سکوت اختیار کنند، یا پله سود و زیان فردی و سمتی و قومی خویش را مد نظر بگیرند. من با تأثر و تشویش شما در این زمینه خود را کاملاً سهیم می دانم. و اما در مورد "آرامش دوستدار":

من همسایگان ایرانی ما را به چهار دسته تقسیم می کنم: ۱- کسانی که با هر سخن و هر مسأله با منتهای امانت داری و مسؤولیت وجدانی و انسانی بر می خورند و هر آن چه را که باشد، خواه به خود شان ارتباط بگیرد یا به دیگران، همان گونه که هست، بر زبان می آورند و می نویسند. من، شخصاً این گونه انسان ها را دوست دارم و به این سخن از انسان ها سخت احترام دارم و همیشه احترام خواهم داشت. این گونه انسان ها، نا گفته نماند که، به هر کشور و ملتی که تعلق داشته باشند قابل دوست داشتن و احترام هستند. ۲- کسانی که همه خوبی ها را در خود می بینند و به گفته ای: "هر هنر نزد آنان است و بس!" و... این گروه، که "آرامش دوستدار" نیز شامل آن است، سخت و به شکل بسیار تعصب آمیز دشمن اسلام و دشمن عرب هستند. ۳- کسانی که همه خوبی های هستی را در اسلام و عرب می بینند و غیر از آن هیچ چیزی را حتا هویت انسانی - ملی، و کارهای فرهنگی - تاریخی خود را نیز نمی بینند. و ۴- کسانی که دارای مخلوطی از افکار دسته های دوم و سوم هستند.

شما به کتابی که "هنری کوبن" - henry cobin - فرانسوی در باره ابن سینا، کار های او و در باره تمدن اسلامی نوشته است، مراجعه کنید و ببینید که مردمان دیگر، محققان مسؤول و بی طرف و راستین چگونه با مسائل بر می خورند!

این اسلام شناس، شرق شناس و دانشمند را از آن جهت از میان صد ها دانشمند و تاریخ نگار و شرق شناس و اسلام شناس غربی انتخاب کردم که فرانسوی هستند و کتب شان به زبان فرانسوی نوشته شده است و شما که سال هاست در فرانسه زندگی می کنید، فرانسوی می دانید و می توانید از آن استفاده کنید و می توانید آن را با نظریاتی که آرامش دوستدار پیرامون اسلام و مسلمانان ارائه می کند، مقایسه کنید و بعد از درک حقایق، که تنها در حیطة صلاحیت و دانش آقای "آرامش دوستدار" قرار ندارد، از نو برخی از نظریات تان را طبقه بندی کنید، اگر لازم دانستید!

در مورد کسانی که آزادی ها را سلب می کنند یا سلب کرده اند و به قول شما محترم حتا حق و فرصت "خدای بردی" گفتن را هم به مردم نمی دهند، همچنان در مورد ادعای "سیاف" و امثالهم صد در صد موافقم.

به فکر من "سیاف" باید این نکته را بداند که مجاهد انسان برتر و بنده خاص خدا است، به شرطی که خاص از برای خدا جهاد کرده باشد و نه از برای چوکی و مقام و نام و پول و ثروت و...

کسی که جهاد کرده و امروز دعوی کرسی و مقام و... را دارد - به انتظار این که پاداشی دریافت کند، نه تنها انسان برتر نیست که در زمره بندگان خاص خدا هم قرار نمی گیرد. این ها معامله گرانی هستند که در مقابل به اصطلاح جهاد شان هم از خدا امید پاداش دارند و هم از مردم.

"سیاف" فراموش کرده است، با آن که خود را پروفیسور در الهیات و رهبر یکی از احزاب اسلامی می خواند و رابطه بسیار نزدیک با آل سعود دارد، که اصطلاح "جهاد فی سبیل الله" را مسلمانان از قرآن گرفته اند؛ که در چندین صد آیت، از جمله در آیت ۱۱۱ سوره توبه آن را واجب ساخته است:

"إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي النَّوْرَِةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبِعَبْدِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مال شان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و

می کشند و کشته می شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است".
از "سیاف" ها باید پرسیده شود که شما ها این معامله را با خدا و از برای بهشت نموده اید، یا با مردم و برای گرفتند کرسی؛ و سائر پاداش ها!!
در آخر گفتن این نکته را ضروری می دانم که من به اصل و قاعده اشاره می کنم و شما به فرع و استثناء. به کشور ما و به حال زار مردم آن نگاه کنید. تنیلی مردم را در هر کوی و برزن، در هر محله، در هر ده، در هر شهر و در هر کوه و کمر مشاهده خواهید کرد!
من قدر هر گلی را در جای خودش می دانم، اما با یک گل بهار نمی شود، جناب "بارز" صاحب محترم و بی نهایت عزیز!
شما زنده و سلامت باشید - با فامیل نجیب و محترم؛ تا صحبت دیگر.

نوت: عادت من این است که بنابر رسم امانت داری املاء و رسم خط نقل های قول را همان گونه که هستند، نوشته می کنم. س.

۲۰۱۷/۰۳/۲۳